

خاقانی و علوم غریبه

عباس ماهیار

استاد دانشگاه تربیت معلم

چکیده

تعریف علوم غریبه مانند سحر، جفر، تسخیر ارواح، تسخیر جن و علوم خمسۀ محتجبه (=کیمیا، لیمیا، همیمیا، سیمیا و ریمیا) و اهداف این علوم و پیشینه تاریخی آنها نزد اقوام مختلف، موضوع این مقاله است. نویسنده نخست به بررسی علوم غریبه پرداخته و پس از آن انعکاس این علوم در شعر خاقانی را مورد مذاقه قرار می‌دهد؛ آن‌گاه نمونه‌هایی از تصاویر خیال در شعر خاقانی ارائه می‌کند که شاعر با استفاده از عناصر مربوط به علوم غریبه ساخته است. نویسنده با اشاره به دانش خاقانی در این باب، ابهام‌های موجود در ابیات را تبیین می‌کند.

کلید واژه‌ها: علوم غریبه، سحر، جادو، شعبده، نیرنجات، طلسمات!

تاریخ دریافت: ۱۳۸۳/۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۳/۶/۱۷

مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، سال ۱، ش ۱ و ۲، (بهار و تابستان ۱۳۸۳)، صص ۱۱۳-۱۲۷

علوم غریبه به دانش‌هایی اطلاق می‌شود که موضوع آنها نیروهای فوق‌طبیعی مکتوم یا اسرارآمیز است، مانند علوم سحر، جفر، تسخیر ارواح، تسخیر جن و علوم خمسۀ محتجبه (= کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا و ریمیا). اهداف این علوم آگاهی یافتن از کم و کیف استعدادهایی است که نفوس بشری به واسطه آنها برای تأثیر نهادن در عالم عناصر توانا می‌شوند.

این دانش‌ها در روزگاران پیشین، در میان مردم مصر و بابل، از قبیل سریانیان و کلدانیان و قبطیان، تا پیش از ظهور حضرت موسی (ع)، سخت متداول و مرسوم بوده و در این باب آثاری نیز از آن زمان‌ها برجای مانده است، اما به دلیل مخالفت دین اسلام با برخی از این دانش‌ها، فقط اندکی از آن آثار به دست مسلمانان به زبان عربی ترجمه شده است.

ابن خلدون نوشته: ابن وحشیۀ در این باب، کتابی تألیف کرده است که مردم بابل این دانش‌ها را از آن فرا گرفته و در آن به تنوع پرداخته‌اند و سپس از مصاحف کواکب سبعة و طمطم هندی در علوم سحر یاد کرده است و پس از آن، از کتاب غایه الحکیم مسلمه بن احمد مجریطی، از دانشمندان اندلس، نام برده و به کرات، در جای‌جای کتاب، در مباحث مربوط به علوم غریبه، به این کتاب اشاره کرده است. وی پس از ذکر نام کتاب‌های مذکور، در بحثی مستوفی از نفوس بشری سخن گفته، و ساحران را در سه مرتبه به شرح زیر جای داده است:

۱. در مرتبه نخست، ساحران کسانی هستند که صاحبان نفوس قوی هستند و با همت خود و بدون استفاده از ابزار و بی‌آن‌که از هر نوع قوای

غیرطبیعی یاری گیرند، در مخاطبان خود تأثیر می‌گذارند. این قسم تأثیر را از نظر روان‌شناسی علمی می‌توان با هیپنوتیزم و تله پاتی مقایسه کرد.

۲. در مرتبه دوم، ساحران کسانی هستند که به یاری مُعینی دیگر، نظیر خاصیت افلاک یا عناصر یا خواص اعداد در بینندگان یا مخاطبان خود، تأثیر می‌گذارند (این مبحث از علم سحر به طلسمات مشهور است).

۳. در مرتبه سوم، ساحران کسانی هستند که تأثیر عمیق در مخیله مخاطبان یا بینندگان خود می‌گذارند؛ به نحوی که اراده خود را بر بیننده تحمیل می‌کنند و قدرت تخیل مخاطبان یا بینندگان خویش را به گونه‌ای پایین می‌آورند که آنان خیال می‌کنند که اشیائی را در خارج می‌بینند، در صورتی که چنین نیست (فلاسفه این قسم را شعبده نام نهاده‌اند و در علوم خمسه «محتجبه» از آن با عنوان «سیمیا» یاد کرده‌اند.) (ابن خلدون، ۱۳۵۳: ۱۰۴۰/۲)

ابن سینا نیز علوم غریبه و آثار سحر، شعبده، طلسمات، عزایم و نیرنجات را مردود شمرده و در زمره اوهام دروغین نیاورده است، بلکه معتقد بوده است که انکار چیزی، دلیل بر محال بودن آن نیست، همان‌گونه که تصدیق بی دلیل امری، دال بر حقانیت آن نیست. او بر این باور بوده است که نفوس قوی، اجسام سفلی و اجرام سماوی، با تأثیر گذاشتن در اجسام زمینی، در به‌وجود آوردن امور غریبه، سه منشأ اصلی‌اند.

معجزات و کرامات و سحر ساحران حوادث عجیبی هستند که منشأ و علت ایجاد آنها، نفوس قوی است. نیرنجات، امور شگفت‌انگیزی هستند که انگیزه وجودی آنها در خواص اجسام سفلی نهفته است، مانند جذب آهن

توسط آهن ربا. طلسمات، امور غریبه‌ای هستند که از تأثیر قوای فعال آسمانی در قوای منفعل زمینی به وجود می‌آیند (بن سینا، ۱۳۶۳: ۴۹۰-۴۹۱).

ابوبکر عتیق نیشابوری سحر را بر سه قسم تقسیم کرده و گفته است: «نوعی از آن سبکدستی بود چنانکه به شعبده نمایند، آن نه کفر است و دیگر نوع به علم خواص اشیاء بود که خاصیت چیزها بدانند و کارهای عجب کنند، چنان که سنگ مغناطیس به دست آرند و آهن به خود کشند یا روغن در خویش مالند و در آتش شوند ایشان را زیان ندارد و یا دارویی بر کاغذ نیسند و بر آتش دارند نبشته پدید آید، این همه نه کفر است. سه دیگر نوع دیو پرستیدن است بدان که ثنایی که خدا را سزد بر دیو کنند تا دیو به فرمان ایشان کارها کند. این نوع از سحر کفر است.» (نیشابوری، ۱۳۸۱: ۱۰۴/۱).

با امعان نظر در نوشته‌های این سه تن که یکی مورخ، دیگری حکیم و طیب و سومی مفسر قرآن هستند و هر یک تفکر مخصوص به خود را دارند، روشن می‌شود که هر سه عالم، در نوع اول سحر که تکیه بر همت و نفس است، اتفاق نظر دارند.

کرامات مشایخ که بزرگان صوفیه به آنها اشاره کرده‌اند و خوارق عادات قدیسان که ویل دورانت در تاریخ تمدن از آن یاد کرده است^۲ و کاهنان صفای نفس یافته که مسعودی در مروج الذهب از آنان یاد کرده است، قسم برتر سحر است که از همت والا و نفس قوی سرچشمه می‌گیرد.^۳

بررسی استقرائی سحر در شعر خاقانی

با توجه به آنچه گذشت، به بررسی سحر در دیوان خاقانی می‌پردازیم. تعریف اصطلاحی سحر وسیع و تا حدی مبهم است. سحر گاهی مترادف با جادوی به کار رفته است و ظاهراً به همین دلیل است که برخی از فرهنگ‌نویسان سحر را افسون و جادوی معنی کرده‌اند. (صفی‌پوری، ۱۳۷۷: ذیل ریشه «س ح ر»).

مقوله جادو و جادوگری را در جای دیگری به تفصیل مورد بحث قرار داده‌ایم و لذا در اینجا به یادکرد بسیار کوتاهی از آن بسنده می‌کنیم. جادوگری، فن تسخیر قوای طبیعی و غیرطبیعی به وسیله افسون و اعمال مخصوص دیگر است و با تشریفات خاصی انجام می‌گیرد و هدف آن مهارکردن قوا و تغییر دادن امور مطابق دلخواه جادوگر است، مانند:

سحرا که برقواره سیمین مه کنیم چون برکشیم سر ز گریبان صبحگاه

(دیوان: ۳۷۴)

یا رب ز دست گردون چه سحرها برآید گرنه از آن قواره نمی‌کنند کمتر

(همان: ۱۸۶)

قواره، پارچه یا جامه و جز آن است که گرد بریده شده باشد. جادوگران ابتدا قواره‌ای پهن می‌کردند، آنگاه کار خود را آغاز می‌نمودند.

گاهی سحر، بر نشان دادن صورت‌های خلاف واقع اطلاق می‌شود، چنان که ماهیت چیزی دگرگون می‌شود، مانند مبدل شدن ریسمان به مار. این قسم سحر، ظاهراً از قصه مبارزه حضرت موسی (ع) با فرعون اخذ شده است. آن‌گاه که موسی (ع) همراه با برادر خود به فرمان خدای تعالی برای در اختیار

گرفتن قوم بنی اسرائیل نزد فرعون رفت و معجزات خود را به صورت ید بیضاء و تبدیل عصا به اژدها نشان داد، فرعون و فرعونیان او را ساحری بسیاردان خواندند و برای مبارزه با او، جادوگران را جمع کردند، ساحران به شعبده ریسمانها و عصاها را به صورت ماران متحرک به نمایش گذاشتند، آن گاه موسی(ع) به فرمان خدای تعالی عصای خویش بیفکند، عصا اژدهایی شد و همه آثار شعبده را در کام کشید. موسی(ع) پس از این توفیق، شبانه بنی اسرائیل را از مصر خارج کرد و با آنان به سوی دریای نیل روان شد تا از آن بگذرند.^۱

خاقانی با بهره بردن از داستان موسی و فرعون، اشعار معاندان خود را سحر ساحران و «سخنان بی اصل و ارزش» و شعر خود را ید بیضای موسوی و «بیانی سحرآسا و معجزآسا» وصف کرده است:

تردامنان که سر به گریبان فرو برند سحر آورند و من ید بیضا برآورم

(همان: ۲۴۴)

و نیز همین قصه را درباره جنگ ممدوح با دشمن، مورد بهره برداری قرار داده و گفته است:

خصم فرعونی ار به کینه شاه آلت سحر بی مر اندازد
ید بیضای شاه موسی وار اژدهای فسون خور اندازد

(همان: ۱۲۶)

و در بیت زیر خاک در ممدوح را دارای خاصیت اعجاز موسوی دانسته و گفته است:

یاد جلال الدین کنم تا سنگ حیوان گردد خاک درش بالین کنم تا چوب ثعبان گردد
(همان: ۴۵۵)

گاهی سحر بر حوادث خارق‌العاده‌ای اطلاق می‌شود که نتیجه تأثیر نفوس قوی و همت‌های والا است. کرامات اولیا و مشایخ و اعمال خارق‌العاده قدیسان و کاهنان و کارهای شگفت‌انگیز صاحبان همت و نفس‌های قوی از این قسم است. البته کلامی را که در شگفتی به غایت و نهایت رسیده باشد سحر می‌گویند و در حدیث نبوی آمده است که «انّ من البیان لسحرا» (میبیدی، ۱۳۳۳-۱۳۳۹: ۷۰/۳). بی‌گمان بعضی از بیان‌ها سحر است. بنابراین شاعر ساحر، شاعری است که بیان او در غایت شگفتی باشد و به همین سبب است که خاقانی شعر خود را سحر نام نهاده و خویشتن را ساحر خوانده است:

شد از کیمیای سخن سحر گستر	بدین سکه آورد نقد بدیهه
ندارد چو من ساحر کیمیاگر	شهانیک دانی که امروز گیتی

(دیوان: ۸۱۳)

یا:

ز آدمی این سحر و معجز کس ندید	ز آتش موسی برآرم آب خضر
-------------------------------	-------------------------

(همان: ۱۱۳)

یا:

منکرند این سحر و معجز را رفیقان ریا	دشمن‌اند این ذهن و فطنت را حریفان حسد
-------------------------------------	---------------------------------------

(همان: ۱۸)

یا:

چون آب خواند آتش زردشت و زند او	گر سحر من بر آتش زردشت بگذرد
---------------------------------	------------------------------

(همان: ۳۶۸)

یا:

گفتم به ترک مدح سلاطین مبین در آنک سحر مبین به شعر مبین در آورم
(همان: ۲۴۲)

گاهی عالمان و شاعران سحر را، مترادف با نیرنجات به کار برده‌اند. نیرنجات بر پایه‌ی تعریف ابن سینا، امور شگفت‌انگیزی هستند که به وجود آمدن آنها، وابسته به خواص اجسام سفلی است. این گونه نیرنجات با قسمی از علم حیل که در کتاب‌های دایره‌المعارف‌گونه نوشته‌اند سازگاری دارد (آملی، ۱۳۷۷: ۵۵۹/۳). در کتاب‌هایی که در باب شگفتی‌ها و غرایب نوشته شده است، موارد بسیاری از این قسم نیرنجات به چشم می‌خورد. در *تحفه‌الغرایب* آمده است که اگر بخواهیم انگشتی را در روی زمین به حرکت درآوریم، نخست باید انگشتی میان تهی بسازیم و محفظه‌ی خالی را با جیوه پر کنیم و هرگونه منفذی را ببندیم. اگر آن را در نزدیکی آتش بنهیم، انگشتی به حرکت در می‌آید و در انظار بینندگان سخت شگفت می‌نماید (الحاسب، ۱۳۷۱: ۶۹).

خاقانی در بیت زیر نیرنج را مترادف با سحر آورده است:

سحر و نیرنج و طلسمات که سودی نمود هم به افسونگرهاروت سیر بازدهید
(دیوان: ۱۶۴)

ناگفته نگذاریم که گاهی نیرنج در جایگاه شعبده واقع شده است. مؤلف *نوادرات‌التبادر* در ذیل همین عنوان از اعمال نیرنج بازان چنین یاد کرده است: «هرگه خواهند ناپدید شوند... و در تابستان برف و سرما و در زمستان فواکه و گلزارها پیدا کنند» (دنیسری، ۱۳۵۰: ۲۷۵). این اعمال بنا به تعریفی که ابن‌خلدون از شعبده ارائه کرده است اختصاص به مشعبدان دارد.

بیت زیر از اشعار خاقانی نشان می‌دهد که این شاعر ساحر نیز، دقت شایسته‌ی توجهی به تعریف نیرنج و شعبده نشان نداده است و گاهی نیرنج را به جای شعبده به کار برده است.

دید نیرنگ چرخ آینه رنگ آینه عیش نازدوده هنوز

(دیوان: ۵۳۹)

بیت در رثای بزرگی است که در روزگار جوانی در گذشته است و در حالی که آینه عیش او از خوشی‌ها پاک نشده بود، چرخ گردون نقش مرگ را به او نشان داد.

آینه از ابزار شعبده بازان است که در آن نقش‌های گونه‌گون به بیننده نشان می‌دهند و گاهی سحرالقاکننده معنی طلسم و طلسمات است.

طلسم، موضوع یکی از علوم خمسۀ محتجبه با عنوان «لیمیا» است و آن نقش‌های سحری یا نقش‌های تنجیمی یا اشکالی از اعداد یا اشیائی است که این‌گونه نقش‌ها بر روی آنها نوشته و یا نقش می‌شود و برای برآوردن اهداف خاصی به کار می‌رود. طلسمات از اعتقاد به تأثیر قوای فعاله آسمانی در قوای منفعله زمینی سرچشمه می‌گیرد. تصور قدما بر این بوده است که هرکس بتواند، میان این دو قوه ارتباطی برقرار کند، از آثار مترتب بر آن بهره‌مند می‌شود.

بررسی دقیق پیشینه این فن، نشان می‌دهد که اعتقادات خرافی مربوط به جاهلیت، در باب امور غریبه از یک سو و ورود اعتقادات خرافی یونانیان و رومیان به جامعه اسلامی از سوی دیگر، موجبات رواج این قسم افکار مرموز و شگفت را فراهم آورده است. خاقانی نیز در جامعه‌ای آلوده بدین‌گونه افکار

خرافی زندگی می‌کرده است. اشعار او نشان می‌دهد که وی نیز از چگونگی طلسمات و نقش‌های مربوط به آن آگاه بوده است و ما این بحث را تحت‌عنوان طلسم و طلسمات در مقاله‌ای جداگانه توضیح داده‌ایم و در اینجا به ذکر نمونه‌های اندک در این باب بسنده می‌کنیم.

بو قلمون شد بهار از قلم صبح و شام راند مثالی بدیع ساخت طلسمی عجاب
(همان: ۴۷)

شاعر در این بیت، فصل بهار را ساحری دانسته است که به واسطه صبح و شام تمثالی نیکو و طلسمی شگفت‌انگیز بسته است و با استادی از زشتی خرافه کاسته است. هم‌چنین در رباعی زیر:

نور رخ تو طلسم خورشید شکست خورشید ز شرم سایه از خلق گسست
رخ زرد خجل خجل به مغرب پیوست پیرایه سیه کرد و به ماتم بنشست
(همان: ۷۰)

شاعر نور رخ معشوق را به گونه‌ای توصیف کرده است که سنگینی بار ساحری و طلسم در آن گم شده است.

گاهی در ادب فارسی سحر بر شعبده و ساحر بر مشعبد اطلاق شده است و شعبده، نمایش دادن چیزی غیرحقیقی به بینندگان است که نمایش‌دهنده آن را مشعبد نامند. کلمه شعبده در زبان عربی به صورت شعوده آمده است و ظاهراً اصل کلمه کلدانی است. شعبده در علوم محتجبه، قسمتی از علم خیالات است که به گونه‌ای با علم سیمیا ارتباط پیدا می‌کند. واقفان بر این فن معتقدند که شعبده‌باز در قوه متخلیه اشخاص تصرف می‌کند و خیالاتی را که منظور نظر اوست، بر افراد تلقین می‌کند تا آن‌که چیزهایی را

می‌بینند که در عالم خارج وجود ندارد. قسمتی دیگر از علم سیمیا، تصرف نفوس ربانی با استعانت از اسماء‌الحسنی در عالم طبیعت است و کسانی که به این مقام و مرتبه می‌رسند، به مغیبات دست می‌یابند و نفوس دیگران را تسخیر می‌کنند. اما چون تربیت و تزکیه نفس و تصفیه باطن و رسانیدن نفس به این مقام و مرتبه، علی‌الاصول شاق است و کار هر فردی نیست، لذا عوام‌فریبان و حقه‌بازان با چابکدستی، برخی از تردستی‌های خود را بر مردم تحمیل می‌کنند و شهرتی کسب می‌کنند. به همین لحاظ، قضاوت مردم درباب شعبده‌بازان قضاوتی توأم با خوش‌بینی نیست و مردم همواره به آنان با دیده شک و تردید می‌نگرند. مضامین شعر خاقانی در باب شعبده نیز، ناظر به همین بدبینی است. مانند:

فرسوده دان مزاج جهان را به ناخوشی آلوده دان دهان مشعبد به گندنا

(همان: ۱۶)

در چند ده سال پیش، ساحران شعبده‌باز، با ادعای احضار روح و تسخیر اجنه، کرسی‌هایی تعبیه می‌کردند و قواره‌ای، معمولاً سیاه بر روی آن می‌افکندند، در حضور جمعی سر خود به زیر کرسی می‌بردند و با گذاشتن برگگی از تره در میان لب‌های خود صداهایی تولید می‌کردند و مدعی می‌شدند که با ارواح و اجنه سخن می‌گویند. ظاهراً همین رسم در روزگار خاقانی نیز روایی داشته است که او دهان مشعبد را آلوده به گندنا یاد کرده است.

نظر به اینکه برای شعبده و مشعبد مقاله جداگانه‌ای اختصاص داده‌ایم در اینجا به همین اندک بسنده می‌کنیم.

گاهی به سبب عدم حصول نتیجه مطلوب از علم کیمیا، بعضی‌ها آن را با سحر مترادف دانسته‌اند. کیمیا معروف‌ترین دانش از علوم خمسۀ محتجبه است و کیمیاگر کسی است که می‌کوشد تا اکسیری به دست آورد که به واسطه آن فلزات کم بها، مانند مس و روی را به فلزات گرانبها، نظیر طلا و نقره مبدل کند.

مورخان نوشته‌اند که کیمیاگران، ابتدا در اسکندریه و در سده یکم میلادی به این امر اشتغال داشتند و پس از چندین سده از رهگذر ترجمه آثار سریانی این موضوع به عربی - که خود این آثار از کتب یونانی اخذ و تدوین شده بود- به دنیای اسلام انتقال یافته و سپس از طریق مسلمانان از راه اندلس به اروپا راه یافته است. (مصاحب، ۱۳۴۵-۱۳۷۴: ذیل کیمیا). دانشمندان درباره علم کیمیا و چگونگی عمل به آن، اختلاف نظر دارند و به سه دسته تقسیم می‌شوند: موافقان با علم کیمیا و مخالفان با آن و سدیگر معتقدان به انتساب کیمیا به نفوس قوی و تصرف این نفوس در عالم طبیعت. این همان معنای سحر است که متعلق به همت‌های والاست (ابن خلدون، ۱۳۵۳: ۱۰۸۶/۲) و چون خاقانی شعر خود را در شگفت‌انگیز بودن در نهایت درجه اعجاب انگاشته است خویشتن را کیمیاگر ساحر نامیده است.

شد از کیمیای سخن سحرگستر	بدین سکه آورد نقد بدیهه
ندارد چو من ساحر کیمیاگر	شها نیک دانی که امروز گیتی

(دیوان: ۸۳)

در اثنای این مقال، از انواع علوم خمسۀ محتجبه، به کیمیا «تبدیل عناصر خسیس به عناصر نفیس»؛ لیمیا «امور غریبۀ مربوط به طلسمات» و سیمیا

«دانش اسرار حروف و علم خیالات» اشاراتی داشتیم. در پایان سخن، این نکته را خاطر نشان می‌کنیم که خاقانی را به علم هیمیا «که در آن ادعای تسخیر یکی از سیارات می‌شود» و علم ریمیا «که ادعای ارائه پاره‌ای امور غریبه با آگاهی از معرفت قوای جواهر ارضی در میان است» التفاتی نیست.

پی‌نوشت

۱. تعریف‌ها غالباً از **دایرة المعارف فارسی** به سرپرستی دکتر مصاحب اخذ و اقتباس شده است و اگر تعریفی مأخوذ از کتابی دیگر بوده است از آن یاد شده است.
۲. ویل دورانت در **تاریخ تمدن** خود از برنارد قدیس و فرانسیس یاد کرده و از شفا بخشیدن مصروعان و مفلوجان و مبتلایان به سایر امراض ایشان سخن گفته است. ر.ک. **دورانت**، صص ۴۱۴-۴۲۴.
۳. مسعودی در **مروج الذهب**، کهنات را نوعی تصفیه نفس دانسته که بعضی از کاهنان را برای امور غریبه آمادگی می‌بخشید و آنان می‌توانستند از اسرار طبیعت و حوادث طبیعی که بعدها رخ خواهد داد، خبر دهند؛ اما جنبه‌های منفی کهنات در میان مسلمانان بیش از جنبه‌های مثبت آن است. (مسعودی، ۱۳۷۴: ۵۲۵/۱).
۴. داستان فرعون و ساحران او با حضرت موسی (ع) در سوره‌های مختلف قرآن یاد شده است. از جمله، ر.ک: سوره **اعراف** (۷) آیات (۱۰۳-۱۲۶) و نیز سوره **شعرا** (۲۶) آیات (۱۱-۶۶) و سوره **طه** (۲۰) آیات (۵۱-۶۶).

منابع و مأخذ

قرآن کریم

۱. آملی، شمس‌الدین محمدبن محمود؛ *نفايس الفنون في عرايس العيون*؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن؛ *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ *الاشارات و التنبيهات*؛ ترجمه دکتر حسن ملک‌شاهی؛ تهران: سروش، ۱۳۶۳.
۴. الحاسب، محمدبن ایوب (منسوب)؛ *تحفه الغرایب*؛ به اهتمام جلال متینی؛ تهران: انتشارات معین، ۱۳۷۱.
۵. دنیسری، شمس‌الدین محمد؛ *نوادير التبادر لتحفه البهادر*؛ به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
۶. صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم؛ *منتهی الارب فی لغه العرب*؛ تهران: اسلامیه و دیگران، ۱۳۷۷.
۷. مسعودی، ابوالحسین علی بن الحسین؛ *مروج الذهب و معادن الجواهر*؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ چاپ پنجم، تهران: انتشارات ۱۳۷۴.
۸. مصاحب، دکتر غلامحسین (سرپرست)؛ *دایره المعارف فارسی*؛ تهران: انتشارات فرانکلین و امیرکبیر، ۱۳۴۵-۱۳۷۴.
۹. میبیدی، رشیدالدین ابوالفضل؛ *کشف الاسرار و عدّه الابرار*؛ به اهتمام علی اصغر حکمت؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳-۱۳۳۹.
۱۰. نیشابوری، ابوبکر عتیق؛ *تفسیر سورآبادی*؛ به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی؛ تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱.

۱۱. دورانت، ویل (ویلیام)؛ *تاریخ تمدن*؛ ترجمه ابوالقاسم طاهری؛ مجلد ۱۳؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.